

## بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت

حجت منگنه‌چی\*

DOI: 10.22096/ek.2026.2087580.1643

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۳۰]

### چکیده

ارسطو در چهارچوب مبنای‌گرایی شناختی، اصول نخستین را مبادی بی‌واسطه و شرط امکان هر برهان می‌داند. با این حال، چگونگی دستیابی ذهن به این اصول همچنان مسئله‌ای مناقشه‌برانگیز در تفسیر شناخت‌شناسی اوست. این مقاله با تمرکز بر جنبه سلبی نظریه شناخت ارسطو می‌پرسد: او بر چه مبنایی فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض را در تبیین خاستگاه اصول نخستین نامعتبر می‌شمارد؟ پژوهش حاضر با روش تحلیل مفهومی و بازسازی منطقی استدلال‌ها و با تکیه بر آثار اصلی ارسطو نشان می‌دهد که وی فطری‌بودن اصول نخستین را به دلیل ناسازگاری آن با آگاهی ما از دانش برهانی و پیامدهای تسلسلی آن رد می‌کند و با تمایز نهادن میان کلیات استقرایی و اصول نخستین و با تأکید بر تعلق ذاتی ادراک حسی به جزئی این‌جایی و این‌زمانی، ناتوانی تجربه حسی را در تأمین ضرورت و کلیت مطلق آشکار می‌کند. بدین‌سان، نقدهای سلبی ارسطو نه صرفاً ردّ دو موضع رقیب، بلکه تثبیت جایگاه اصول نخستین به‌مثابه شرط امکان علم‌اند و زمینه نظری تبیین قوه‌ای متمایز (نوس) را فراهم می‌آورند. نوآوری مقاله در بازسازی مستقل و نظام‌مند بُعد سلبی نظریه شناخت ارسطو و در تفکیک دقیق ساحت کلیات تجربی از مبادی بنیادین علم است.<sup>۱</sup>

**واژگان کلیدی:** نظریه شناخت ارسطو؛ اصول نخستین شناخت؛ نقد فطری‌گرایی؛ نقد تجربه‌گرایی محض.

Email: mangenechi@gmail.com

\* استادیار، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران.

۱. این مقاله حاصل بازنگری اساسی بر بخشی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان «اصل امتناع تناقض و رابطه آن با ادراک حسی در متافیزیک ارسطو» (دانشگاه تربیت مدرس تهران) است.



## ۱. مقدمه

خاستگاه اصول نخستین شناخت، مانند اصل امتناع تناقض، اصل این‌همانی و اصل طرد شق ثالث از مسائل بنیادی و تعیین‌کننده در شناخت‌شناسی ارسطو است. در چهارچوب مبنایابی شناختی، این اصول به منزله مبادی ای تلقی می‌شوند که خود از استدلالی پیشین به دست نمی‌آیند و نقطه آغاز دانش‌های دیگر را فراهم می‌کنند؛ از این رو، پرسش از چگونگی دستیابی ذهن به آنها اهمیتی اساسی دارد. مسئله اصلی در این زمینه آن است که آیا این اصول فطری‌اند، آیا از تجربه حسیه محض حاصل می‌شوند یا آنکه فرایندی پیچیده‌تر، شامل تعامل میان حس و عقل در تکوین آنها دخیل است. ارسطو در عین دفاع از نوعی مبنایابی شناختی، هر دو دیدگاه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض را رد می‌کند و همین امر پرسش مهمی را پدید می‌آورد: او بر چه مبنایی این دو نظریه را ناموجه می‌داند و در پس این نقدها چه تبیین‌هایی قرار دارد؟

در ادبیات معاصر درباره شناخت‌شناسی ارسطو، چه در مطالعات عامی که به خطوط کلی نظام فلسفی او می‌پردازند و چه در آثاری که به‌طور خاص به مبادی نخستین و نقش «نوس» در ادراک آنها اختصاص یافته‌اند، نسبت میان برهان، استقرا و ادراک مبادی از مهم‌ترین محورهای بحث است. در این میان می‌توان به بخش‌هایی از کتاب ارسطو<sup>۲</sup> نوشته دیوید راس و نیز کتاب ارسطو<sup>۳</sup> اثر کریستوفر شیلدز اشاره کرد؛ همچنین کتاب *Aristotle on Knowledge and Learning* نمونه‌ای از پژوهش‌هایی است که به‌طور خاص به این مسئله پرداخته‌اند. برونستاین در این اثر به‌ویژه بر نقش «نوس» به‌عنوان قوه‌ای که مبادی نخستین شناخت علمی را ادراک می‌کند، تمرکز می‌کند و می‌کوشد تبیینی ایجابی از چگونگی حصول این ادراک در چهارچوب نظریه شناخت ارسطو ارائه دهد؛ بحثی که به‌طور خاص در فصل سوم کتاب بررسی شده است.<sup>۴</sup> در زبان فارسی، مهدی قوام‌صفری در مقاله‌ای با عنوان «نوس: دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکه معرفتی ارسطو» به نظریه ایجابی ارسطو پرداخته است.<sup>۵</sup>

با وجود اهمیت این آثار، نقدهای سلبی ارسطو بر فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض، کمتر به‌صورت مستقل و نظام‌مند بازسازی شده است. تحلیل منطقی استدلال‌های او در نفی این دو تبیین،

2. W. D. Ross, *Aristotle* (London: Methuen, 1923), chap. 2 and chap. 6.

3. Christopher Shields, *Aristotle* (London and New York: Routledge, 2007), chap. 3 and chap. 6.

4. David Bronstein, *Aristotle on Knowledge and Learning* (Oxford: Oxford University Press, 2022), chap. 3.

5. مهدی قوام‌صفری، «نوس: دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکه معرفتی ارسطو»، بخش نخست، نشریه فلسفه ۴۱، شماره

۲ (۱۳۹۲)؛ و مهدی قوام‌صفری، «نوس: دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکه معرفتی ارسطو»، بخش دوم، نشریه فلسفه ۴۲،

شماره ۱ (۱۳۹۲).

غالباً در حاشیه مباحث مربوط به «نوس» قرار گرفته و بنابراین از ظرفیت نظری آن برای تبیین بنیان‌های امکان شناخت برهانی غفلت شده است. مقاله حاضر با تمرکز بر همین خلأ می‌کوشد نشان دهد که نقدهای سلبی ارسطو صرفاً مجموعه‌ای از ردیه‌ها بر دو موضع رقیب نیست، بلکه بخشی کلیدی از طرح کلی او در تبیین اصول نخستین است. پرسش اصلی مقاله این است: ارسطو بر چه اساسی فطری بودن و نیز تجربه‌ای بودن محض اصول نخستین را نامعتبر می‌شمارد و این نقدها چه نسبتی با تصویر او از رابطه حس و عقل دارند؟ در پاسخ نشان داده می‌شود که این نقدها بر تحلیل محدودیت‌های ادراک حسی، بر اهمیت نقش عقل در انتزاع کلیات و بر ضرورت پذیرش مبادی غیرقابل برهان استوار است. بر این اساس، روشن می‌شود که جنبه سلبی نظریه ارسطو نه صرفاً نفی، بلکه بخشی از صورت‌بندی ایجابی او از امکان معرفت برهانی است.

از این رو، نوآوری این پژوهش در آن است که با بازسازی نظام‌مند و تحلیل یکپارچه استدلال‌های سلبی ارسطو علیه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض نشان می‌دهد این نقدها در چهارچوب کل دستگاه شناخت‌شناختی او چه نقشی در تبیین شکل‌گیری اصول نخستین و امکان شناخت برهانی ایفا می‌کنند.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی و بازسازی منطقی استدلال‌ها انجام می‌شود؛ به گونه‌ای که بتوان ساختار سلبی دیدگاه ارسطو را نه صرفاً گزارش، بلکه مبتنی بر خوانشی تحلیلی مستقل و قابل دفاع بازتولید کرد. در این روش، استدلال‌ها از دل متن استخراج و به صورت ساختاریافته بازسازی می‌شوند تا پیامدهای ضمنی آنها روشن شود. در این راستا ابتدا مفاهیم کلیدی همچون مبنای‌گرایی، استدلال پسرقت، ادراک حسی و اصول نخستین روشن می‌شود؛ سپس با استناد مستقیم به آثار اصلی ارسطو از جمله «تحلیلات ثانی»، «متافیزیک»، «درباره نفس» و «درباره حس و محسوس» - ساختار استدلالی او در نقد فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض بازخوانی می‌شود. بنیان این روش آن است که نشان دهد ارسطو با نفی هر دو موضع افراطی، تصویری مبنای‌گرایانه از منشأ شناخت ارائه می‌کند که در آن ادراک حسی شرط لازم آغاز شناخت است و فعالیت عقلانی نقش تعیین‌کننده در تثبیت اصول نخستین دارد.

ساختار مقاله بدین ترتیب سامان یافته است: در گام نخست برای فراهم کردن چهارچوب نظری لازم، مفاهیم بنیادین بحث - از جمله مبنای‌گرایی، استدلال پسرقت و ماهیت اصول نخستین - تبیین می‌شود. در گام دوم، جایگاه ادراک حسی و محدودیت‌های آن در نظام شناختی ارسطو بررسی می‌شود. در گام سوم، استدلال‌های ارسطو علیه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض به صورت منطقی بازسازی و ارزیابی می‌شوند. هدف نهایی مقاله ارائه تفسیری منسجم از مبنای

نظری نقدهای سلبی ارسطو و روشن ساختن نقش این نقدها در کل نظام معرفت‌شناختی اوست. جنبه ایجابی نظریه ارسطو - یعنی تبیین نقش نوس در ادراک اصول نخستین - به سبب گستردگی و پیچیدگی، در این مقاله بررسی نمی‌شود و موضوع پژوهشی مستقل خواهد بود.

## ۲. مبانی نظری پژوهش

### ۲-۱. شناخت‌شناسی و پرسش از منشأ شناخت

در دوران جدید، شناخت‌شناسی (Epistemology) شاخه‌ای از فلسفه معرفی می‌شود و بخش قابل توجهی از پژوهش‌های فلسفی را در بر می‌گیرد. در یونان باستان، هرچند شناخت‌شناسی به صورت دانش مستقل مطرح نبود، اینگونه هم نبود که به طور کلی کنار گذاشته شود. فیلسوفان آن دوره فلسفی، ضمن پذیرش واقعیت‌های مستقل از فاعل شناسا درباره نقش حس و عقل در دستیابی به شناخت، نظرهای متفاوتی داشتند. با پیدایش سوفسطائیان، اصل واقعیت‌های خارجی مورد انکار یا دست‌کم مورد تردید قرار گرفت. با ظهور سقراط، افلاطون و ارسطو، مسئله شناخت به صورت جدی‌تر مطرح و دیدگاه سوفسطائیان مردود شناخته شد. در فلسفه جدید، عقل‌گرایی (Rationalism) و تجربه‌گرایی (Empiricism) دو واکنش فلسفی به این پرسش هستند که «معرفت بشر از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از اصول پایه عقل یا از داده‌های تجربی؟» احتمال سومی هم می‌تواند مطرح شود و آن اینکه هم عقل و هم تجربه در کسب شناخت نقش ترکیبی داشته باشند.

عقل‌گرایان بر این باورند که هرچند تجربه در دستیابی به شناخت نقش دارد، اما تصوراتی هم هست که انسان به گونه فطری و پیشینی (مستقل از تجربه) واجد آنها است. تصوراتی وجود دارند که معنا و مضمون آنها را فقط به وسیله عقل می‌توان آشکار کرد، نه از راه تجربه. از منظر عقل‌گرایان، عقل انسانی، پیش از تجربه حسی، برخی اصول عقلی را نه تنها مستقل از تجربه داراست، بلکه اعتبار شناخت تجربی به همان اصول وابسته است. در مقابل، تجربه‌گرایان منشأ همه شناخت‌ها را در تجربه حسی جست‌وجو می‌کردند. به نظر تجربه‌باوران، همانگونه که شناخت جزئی، محصول مشاهده حسی واقعیت است، شناخت کلی نیز که به عقل نسبت داده می‌شود، محصول همین مشاهده است.

گفتنی است که این تقسیم‌بندی به معنای آن نیست که فیلسوفان پیش از دوره مدرن، بیرون از این دسته‌بندی قرار داشتند و به تعبیری، نه عقل‌گرا بودند و نه تجربه‌گرا، بلکه مسئله این است که چگونگی شناخت در این مقطع به طور جدی‌تر مورد پرسش قرار گرفت و موضع‌گیری‌های روشن‌تری مطرح شد.

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۱۱

نکته قابل توجه اینکه، تقسیم‌بندی مزبور نباید ما را از توجه به دیدگاه ترکیبی غافل کند. به نظر می‌رسد که می‌توان از دیدگاه سومی در کنار دوگانه مزبور سخن گفت و تعبیر «عقل تجربی» را برای تبیین دیدگاه کسانی مثل ارسطو به کار برد که هم به تجربه و هم به عقل جایگاه می‌دهند (این دیدگاه در مقاله‌ای مستقل بررسی خواهد شد). با این حال، پیش از بررسی این دوگانه، باید به مسئله‌ای بنیادی‌تر در ساختار توجیه شناخت توجه کرد؛ یعنی مسئله مبنایابی و امکان توقف زنجیره توجیه.

## ۲-۲. مبنایابی و استدلال پسرقت

از جمله مباحثی که در شناخت‌شناسی کانون بحث قرار گرفته و دیدگاه‌هایی درباره آن وجود دارد، توجیه ساختار شناخت است. یکی از دیدگاه‌ها که پیشینه درازی دارد، مبنایابی (Fundamentalism) است. مطابق با این دیدگاه، شناختی ارزش دارد که بتوان درستی آن را با ارجاع به قضایای دیگری که بدون واسطه موجه‌اند، نشان داد. توضیح اینکه ادعای «الف» را هنگامی می‌توان پذیرفت که در ضمن یک استدلال، درستی‌اش نشان داده شود. از سویی می‌دانیم که هر استدلالی دارای مقدمه یا مقدماتی است. مقدمات استدلال یکی از دو وضعیت را دارند: یا اولی‌اند یا غیر اولی. به مقدمه‌ای اولی گفته می‌شود که بدون مطالبه دلیل، تصدیق می‌گردد به خلاف مقدمه غیر اولی که پذیرش و تصدیقش متوقف بر اثبات است. با توجه به این مطلب، اگر مقدمه استدلال از گونه اولی باشد، استدلال مزبور برهانی بوده و نتیجه‌اش ضروری است، اما اگر مقدمه یا مقدمات استدلال از گونه اولی نباشد، باید درستی‌اش را نشان داد. با نظر به اینکه حرکت تسلسلی تا بی‌نهایت برای رسیدن به شناخت پذیرفتنی نیست، بنابراین چاره‌ای وجود ندارد جز اینکه برای نشان دادن درستی قضایای غیر اولی به قضایای اولی منتهی شویم.

براساس این تحلیل، ساختار استدلال پسرقت را می‌توان به صورت منطقی چنین بازسازی کرد:

۱. علم عبارت است از شناخت برهانی؛

۲. هر برهانی بر مقدماتی متکی است؛

۳. اگر هر مقدمه‌ای خود محتاج برهان باشد، سلسله توجیه به صورت نامتناهی ادامه می‌یابد؛

۴. تسلسل نامتناهی در ساحت توجیه، مانع تحقق علم بالفعل است؛ زیرا در صورت تعلیق دائمی اعتبار هر گزاره به گزاره‌ای دیگر، هیچ نقطه آغاز موجهی حاصل نخواهد شد و

۵. پس باید مبادی‌ای وجود داشته باشد که خود محتاج برهان نباشند.

نکته اساسی در اینجا آن است که مخالفت ارسطو ناظر به نامتناهی بودن در ساحت «توجیه» است. آنچه مردود است، تعلیق دائمی اعتبار هر گزاره به گزاره‌ای دیگر است؛ به گونه‌ای که هرگز مبنایی برای آغاز برهان فراهم نشود. از این رو، پذیرش اصول نخستین به عنوان مبادی بی‌واسطه، لازمه انسجام درونی مبنای ارسطویی است و بدون آن، تمایز میان علم و گمان فرو می‌ریزد.

### ۳-۲. ارسطو و مبنای گرایبی

ارسطو فیلسوفی مبنای گرا است<sup>۶</sup> و به صراحت، ابتدای تسلسل وار و نامتناهی دانش را بر دانش‌های پیشین مردود می‌داند و بر این عقیده است که باور به چنین عقیده‌ای نشانه فقدان آموزش است. با توجه به آنچه او در مابعدالطبیعه<sup>۷</sup> گفته، هر فراگرفتنی مسبوق به فراگیری‌های پیشین است و تفاوتی نمی‌کند که فراگیری در مقام برهان و استدلال باشد تا تصدیق جدید شکل بگیرد یا در مقام تعریف باشد تا تصور جدید شکل بگیرد. نه تنها فراگیری از طریق تعریف و استدلال این ویژگی را دارد، بلکه فراگیری از طریق استقرا نیز چنین است. همچنین با نظر به عبارت آغازین فصل اول دفتر نخست تحلیلات ثانی<sup>۸</sup> ارسطو از مسبوق بودن به علم پیشین سخن گفته و افزون بر «تعملم» که در عبارت مابعدالطبیعه آمده، تعبیر «تعلیم» را نیز به کار برده است. با این حال، ارسطو توجه دارد که نمی‌توان این مسبوقیت را تا بی‌نهایت ادامه داد. از این رو، مبنای گرایبی خود را در مقام توجیه شناخت اینگونه توضیح می‌دهد: ندانستن اینکه برای چه چیزهایی باید جویای برهان بود و برای چه چیزهایی نباید، نشانه فقدان آموزش است؛ چون به طور کلی ممکن نیست که برای همه چیزها برهانی یافت شود و گرنه جریان تا بی‌پایان کشیده می‌شود، چنانکه [دیگر] به این شیوه اصلاً برهان وجود نخواهد داشت.<sup>۹</sup>

این استدلال ارسطو که می‌توان آن را استدلال پسرفت (Regress argument) یا قهقرایی نامید، مورد توجه مبنای گرایان پس از او قرار گرفت و برای دفاع از دیدگاه مزبور به کار بسته شد. مطابق با این استدلال، اگر قرار باشد که کسی برای هر چیزی به دنبال ارائه برهان باشد، این بی‌جوبی را باید به صورت بی‌پایان ادامه دهد و البته به نتیجه‌ای نخواهد رسید. برای رسیدن به نتیجه لازم است به گزاره‌های آغازین شناخت تکیه شود. برای نمونه، «مثلاً در اصول هندسه اقلیدس، اگر ما هر قضیه خاص را در نظر بگیریم می‌توانیم گام به گام آن را به سلف منطقی‌اش،

6. Christopher Shields, *Aristotle* (London: Routledge, 2007), 110.

7. Aristotle, *Metaphysics*, The Complete Works of Aristotle. The Revised Oxford Translation, Edited by Jonathan Barnes, Volume One, (Princeton: Princeton University, 1984), 992 b 31-35.

۸. ارسطو (آریستوتلیس)، منطق ارسطو (آرگانون)، ترجمه دکتر میر شمس‌الدین ادیب سلطانی (تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۸)، ۴۱۹. (71 a 1-3)

۹. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرف‌الدین خراسانی (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۳۷)، ۹۸. (1006 a 5-9)

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۱۳

قضیه‌های قبلی، برگردانیم تا آنکه سرانجام به اصول موضوعه و تعاریفی برسیم که نظام هندسه اقلیدس از آنها آغاز می‌شود.<sup>۱۰</sup>

#### ۲-۴. نقد اثبات تسلسلی و دوری در برهان

ارسطو در فصل سوم تحلیلات ثانی<sup>۱۱</sup> ابتدا دو دیدگاه را یادآور می‌شود: اول اینکه «برخی برآن‌اند که به این دلیل که باید نخستینه‌ها را دانست، چنین نمی‌نماید که دانشی برجا باشد»<sup>۱۲</sup> (به نظر این گروه، از آنجا که هر دانشی نیازمند دانستن اصول نخستین است و از آنجا که اصول نخستین، خود نیازمند شناخت‌اند در نتیجه امکان دانش منتفی است)؛ و دیگر اینکه «برخی دیگر برآن‌اند که > به همین چم < دانش برجا است و با این همه برای همه چیز برهان وجود دارد»<sup>۱۳</sup> (گروه اخیر ادعا می‌کنند که دانش وجود دارد و برای همه چیز برهان ممکن است). به نظر ارسطو، هیچ‌یک از این دو دیدگاه، نه راست است و نه ضروری. او پس از نقد دو دیدگاه مزبور می‌گوید: «ما می‌گوییم که نه هر دانشی برهانی است، بلکه برعکس، دانش اصل‌های بی‌میانجی برهان‌ناپذیر است»<sup>۱۴</sup>.

برای توضیح بیشتر، ارسطو مخالفان را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. دسته نخست کسانی‌اند که امکان دانستن را انکار می‌کنند، زیرا گمان می‌برند برای دانستن هر چیز باید آن را از مقدمات شناخته‌شده‌تر اثبات کرد (اصرار بر اینکه هیچ چیز دانسته نمی‌شود، مگر اینکه اثبات شود). از آنجا که روند اثبات نمی‌تواند برای همیشه و تا بی‌نهایت ادامه یابد، این گروه نتیجه می‌گیرند که در بهترین حالت فقط می‌توان به دانشی مشروط (یا فرضی) دست یافت.
۲. دسته دوم کسانی‌اند که با این گروه هم‌داستان‌اند که هر دانشی مبتنی بر اثبات است، اما برخلاف دسته نخست، مدعی‌اند که ما بالفعل دانش داریم. آنان چون استمرار بی‌پایان اثبات را ناممکن می‌دانند، استنتاج می‌کنند که باید اثبات دوری را شکل قابل قبولی از توجیه تلقی کرد تا هم اصل «لزوم اثبات» حفظ شود و هم «وجود دانش» پذیرفته بماند.

استدلال دو گروه را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

- گروه نخست می‌گویند: هر دانشی مستلزم اثبات است؛ اثبات نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد؛ پس دانشی وجود ندارد.

۱۰. دی. جی اوکانر، ارسطو، ترجمه خشایار دیهیمی (تهران: نشر کوچک، ۱۳۷۷)، ۵۸.

11. Aristotle, *Posterior Analytics*, 72 b 5.

۱۲. ارسطو، منطق ارسطو (آرگانون)، ۴۲۸.

۱۳. ارسطو، منطق ارسطو (آرگانون)، ۴۲۸.

۱۴. ارسطو، منطق ارسطو (آرگانون)، ۴۲۹.

- گروه دوم می‌گویند: هر دانشی مستلزم اثبات است؛ اثبات نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و چون ما دانش داریم، ناگزیر باید اثبات دوری را پذیرفت.

ارسطو با هر دو گروه نقاط توافقی دارد. اول اینکه، همانگونه که هر دو گروه اصرار دارند، برهان تنها تا جایی معتبر است که بر مقدمات شناخته‌شده‌تر تکیه کند و نمی‌تواند به عقب تا بی‌نهایت امتداد یابد. با این حال، خطای گروه دوم در آن است که می‌پندارند پذیرش دور منطقی لازمه حفظ دانش است. این گروه دوم در حالی که به‌درستی اصرار دارند که ما دانش داریم در پذیرش اثبات دوری در اشتباه هستند. خطای گروه اول در آن است که از ناممکن بودن تسلسل به انکار اصل امکان دانش می‌رسند.

در این میان، راه‌حل ارسطو بر نوعی مبنای معرفت‌شناختی استوار است. صورت استدلال او چنین است:

۱. اگر دانش برهانی وجود داشته باشد بر برهانی تکیه می‌کند که مقدمات آن (طبیعتاً) شناخته‌شده‌تر از نتیجه آن است.
۲. دانش برهانی وجود دارد.
۳. بنابراین، برهان‌هایی وجود دارد که مقدمات آنها (طبیعتاً) شناخته‌شده‌تر از نتایج آنها است.
۴. این مقدمات پیشینی، خودشان یا الف) برهانی و اثبات شده‌اند یا ب) شناخته شده‌اند، اما اثبات نشده‌اند.
۵. اگر همه مقدمات از قبیل الف باشند، آنگاه یا روند اثبات تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت (تسلسل) یا اثبات دوری پیش خواهد آمد.
۶. چنین نیست که از قبیل الف باشد، زیرا ممکن نیست که اثبات‌های تضمین‌کننده دانش تا بی‌نهایت ادامه یابد (محال بودن تسلسل).
۷. همچنین اثبات‌ها نمی‌توانند دوری باشند (زیرا مستلزم آن است که نتیجه پیشاپیش در مقدمات مفروض گرفته شود).
۸. بنابراین، مقدمات نخستین برهان‌ها از قبیل ب هستند (مقدمات برهان‌ها شناخته شده‌اند، اما اثبات نشده‌اند).

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۱۵

شماره ۸ نتیجه‌ای قابل توجه است. به گفته ارسطو، مقدمات اولیه برهان‌ها که شناخته شده‌اند، اما خود آنها اثبات شده نیستند، وجود دارد.<sup>۱۵</sup> ارسطو چنین مقدماتی را اصول نخستین (First principles) می‌نامد.

اهمیت این نتیجه در آن است که ارسطو نشان می‌دهد مقدماتی وجود دارند که عقل آنها را بدون نیاز به برهان تصدیق می‌کند و همه براهین بر آنها استوارند. به بیان دیگر، هر برهان علمی متکی بر مقدماتی است که صدق نتیجه بر صدق آنها مبتنی است. اگر این مقدمات خود نیازمند اثبات باشند یا به تسلسل نامتناهی می‌انجامد یا به دور منطقی؛ چون هیچ‌یک قابل قبول نیست، باید اصولی وجود داشته باشند که خود بی‌نیاز از اثبات‌اند و ذهن، آنها را بدون واسطه می‌شناسد. بدون این اصول نخستین، نه آغاز معرفت ممکن است و نه اعتبار هیچ استدلالی محفوظ می‌ماند.

با پذیرش مبنایگرایی، اصول نخستین به منزله نقطه آغاز دانش‌ها ضروری می‌شوند. پذیرش چنین مبنایگرایی‌ای پرسش دیگری را پیش می‌آورد که برای ارسطو بنیادی است: چگونه به این اصول نخستین دست می‌یابیم و آنها را تصدیق می‌کنیم؟ آیا تصدیق آنها فطری است؟ آیا صرفاً محصول تجربه حسی است؟ یا نتیجه فرآیندی است که تجربه را با فعالیت عقلانی ترکیب می‌کند؟ ارسطو هر دو دیدگاه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض را رد می‌کند. تبیین او درباره منشأ تصدیق اصول نخستین، موضوع اصلی ادامه مقاله حاضر است. این پرسش از آن‌رو اهمیت دارد که همه دانش‌ها - از جمله استدلال‌های قیاسی - نهایتاً بر این اصول تکیه دارند و بدون فهم چگونگی پیدایش و تثبیت آنها تبیین ساختار شناخت و توجیه علمی ممکن نخواهد بود. به این ترتیب، توجیه ساختار شناخت در چهارچوب مبنایگرایی، واکاوی چگونگی ادراک و تثبیت اصول نخستین را هم به لحاظ فلسفی مهم و هم به لحاظ روش‌شناختی ضروری می‌سازد.

### ۳. جایگاه ادراک حسی در نظام شناختی ارسطو

#### ۳-۱. ضرورت ادراک حسی برای دانش

ارسطو در تحلیلات ثانی به این مطلب توجه کرده است که فقدان حس به فقدان دانش منجر می‌شود و نبود حس به نادانی می‌انجامد. عبارت «اگر گونه‌ای حس بر جای نباشد، آنگاه ضروری خواهد بود که همچنین گونه‌ای دانش بر جای نباشد، دانشی که نمی‌توان آن را الفنجید [= کسب کرد]»<sup>۱۶</sup>

15. Shields, Christopher, *Aristotle*, 111-112.

۱۶. ارسطو، منطق ارسطو (أرگانون)، ۴۸۴؛ (81 a 38-39). در همه موارد مربوط به این منبع، عبارت داخل کروشه را به منظور درک بهتر واژگان افزودم.

به‌روشنی، دیدگاه وی را درباره راه دستیابی به دانش نشان می‌دهد و صراحت دارد که در نظر او فقدان هر یک از حواس، فقدان دانش متناظر با آن را در پی دارد.

دلیل ارسطو برای این ادعا چنین است:

(۱) ما با یک قضیه منفصله رو به رو هستیم: «کسب دانش یا از راه استقرا است یا از راه برهان».

(۲) برهان بر کلی‌ها مبتنی است و از آنها آغاز می‌شود و استقرا بر جزئی‌ها استوار است.

(۳) کلی‌ها فقط از راه استقرا به دست می‌آیند. با توجه به اینکه استقرا بر ادراک حسی مبتنی است، نتیجه این خواهد بود که برای دستیابی به دانش، راه‌گزینی از تجربه حسی وجود ندارد و این یعنی فقدان هر حس مستلزم فقدان دانشی است که از راه آن حس به دست می‌آید.<sup>۱۷</sup>

خلاصه اینکه هنگامی جزئیات را کسب می‌کنیم که ادراک حسی را به کار اندازیم. از طرفی، دانش علمی به جزئیات تعلق نمی‌گیرد، بلکه با به کار انداختن ادراک حسی در امور جزئی، استقرا شکل می‌گیرد و استقرا ما را به کلی می‌رساند و با دستیابی به کلی از دانش برخوردار می‌شویم.

عبارتی که از تحلیلات ثانی نقل شد می‌تواند دیدگاه ارسطو را به‌روشنی درباره چگونگی کسب دانش نشان دهد، ضمن توجه به این مطلب که:

(۱) از نظر ارسطو، دانش علمی (اپیستمه) به امور کلی وابستگی دارد و نه به امور جزئی. به گفته یکی از نویسندگان، «ایده‌آل شناختی ارسطو، اپیستمه یا فهم علمی است. در فصل دوم تحلیلات اولی ارسطو به ما می‌گوید که ما چیزی را درک می‌کنیم زمانی که می‌دانیم چرا باید چنین باشد و توضیح می‌دهد که گونه خاصی از اثبات تبیینی می‌تواند چنین درکی را به ارمغان آورد».<sup>۱۸</sup>

(۲) دستیابی به کلیات از مسیر ادراک حسی امور جزئی آغاز می‌شود. اگرچه در آغاز عبارت اخیر، ارسطو آموختن را به برهان و استقرا مرتبط می‌داند و نه به ادراک حسی، در ادامه، جایگاه ادراک حسی را برای کسب جزئیات و رسیدن به کلیات نشان می‌دهد.

نتیجه اینکه، هرچند ادراک حسی از سنخ دانش علمی (اپیستمه) نیست؛ با این حال برای دستیابی به دانش ضروری است؛ به طوری که هم راه و کلید رسیدن به مفاهیم کلی و هم راه و کلید دستیابی به اصول نخستین تجربه حسی است.

17. Aristotle. *Posterior Analytics*, The Complete Works of Aristotle, The Revised Oxford Translation, Edited by Jonathan Barnes, Volume One (Princeton: Princeton University, 1984), 81 a 40.

18. Marc Gasser-Wingate, *Aristotle's Empiricism* (New York: Oxford University Press, 2021), 21.

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه‌چی ۱۷

### ۲-۳. نقش غاییِ حواس در انسان

عبارتی از ارسطو که در ادامه می‌آید به‌روشنی هرچه تمام‌تر می‌تواند گونه‌ای تجربه‌گرایی را در ارسطو نشان دهد. او در فقره‌ای از کتاب درباره حس و محسوس می‌نویسد:

«حواس که از طریق واسطه‌های خارجی عمل می‌کنند، یعنی بویایی، شنوایی و بینایی در همه حیواناتی که دارای قوه حرکت هستند، یافت می‌شوند. این حواس، برای همه حیواناتی که آنها را دارند، وسیله‌ای برای حفظ بقا هستند، به طوری که با هدایت ادراک پیشین، هم غذای خود را دنبال می‌کنند و هم از چیزهای بد یا مخرب دوری می‌کنند؛ اما در حیواناتی که هوش (intelligence) نیز دارند، این حواس برای دستیابی به کمال بالاتر به کار می‌روند. آنها خبرهای بسیاری از ویژگی‌های متمایز چیزها را می‌آورند که از آنها دانش چیزها، هم نظری و هم عملی در نفس ایجاد می‌شود».<sup>۱۹</sup>

ارسطو در این عبارت به نقش حواس در گونه‌های حیوانی - که انسان نیز از آن جمله است - می‌پردازد. به نظر او، حواس در ابتدا برای حفظ بقا در حیوانات به وجود آمدند، اما در انسان‌ها به دلیل وجود هوش، حواس نقش مهم‌تری در کسب دانش و دستیابی به کمال دارند. چنانکه از این عبارت برمی‌آید، ارسطو بر این باور است که هوش، حواس را در انسان‌ها به ابزاری برای کسب دانش و کمال تبدیل می‌کند. او به دو نوع دانش، نظری و عملی، اشاره می‌کند که از طریق حواس در انسان‌ها ایجاد می‌شوند. خلاصه اینکه هم دانش علمی (اپیستمه) و هم دانش عملی به موجب اموری که از طریق حواس در اختیار انسان قرار می‌گیرند، شکل می‌گیرد.

### ۴. نقد فطری‌گرایی در اصول نخستین

در بررسی اصول نخستین شناخت، ارسطو با پرسشی اساسی روبه‌روست: منشأ این اصول کجاست؟ آیا ذهن انسان از ابتدا به آنها مجهز است (فطری‌گرایی) یا باید آنها را از طریق تجربه کسب کند (تجربه‌گرایی)؟ وی در این باره سه احتمال را مطرح می‌کند و مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>۲۰</sup>

برای بیان این مطلب، ابتدا مطلبی را که پیش‌تر گفته بود، یادآوری می‌کند و آن اینکه فقط چیزهایی را می‌توانیم از راه برهان بشناسیم که اصول نخستین را بدون واسطه شناخته باشیم. در مواجهه با اصول نخستین چند احتمال قابل طرح است:

19. Aristotle, *SENSE AND SENSIBILIA*, Complete Works (Aristotle), Jonathan Barnes (Princeton: Princeton University Press, 1991), 436 b 18 - 437 a 3.

۲۰. ارسطو، منطق ارسطو (ارگانون)، ۶۰۴ (99 b 27)؛ و ارسطو، منطق ارسطو (ارگانون)، آناکاویک دوم، بند ۲، ۴۲۲.

۱. آیا اصول نخستین، همان دانش برهانی‌اند یا چیزی متفاوت از آن؟

۲. آیا می‌توان هم درباره اصول نخستین و هم درباره دانش برهانی، دانش داشت یا دانش برهانی محصول دانش است و اصول نخستین از جنس دیگری از دانش به دست می‌آیند؟

۳. آیا ملکه‌هایی که به وسیله آنها اصول نخستین را می‌شناسیم در ما فطری نیستند، بلکه در ذهن به وجود می‌آیند (اکتسابی) یا از ابتدا در ما وجود دارند و البته از آنها آگاه نیستیم (فطری)؟

ارسطو ابتدا احتمال اخیر (فطری) را رد می‌کند. او این فرض را که «به گونه فطری اصول نخستین را می‌شناسیم، هرچند از این شناخت آگاهی نداریم»، قابل پذیرش نمی‌داند؛ زیرا این سنخ از شناخت‌ها برتر و دقیق‌تر از شناخت‌های برهانی است. چگونه می‌توان باور داشت که از شناخت‌های برهانی آگاهی داریم، اما از شناخت‌های ناظر به اصول نخستین، غافلیم. به عبارت دیگر، اگر اصول نخستین فطری باشند باید شناختی دقیق‌تر از برهان در اختیار داشته باشیم، در حالی که از وجود چنین شناختی ناآگاهیم.

سپس به احتمال دیگر (اکتساب) می‌پردازد. مطابق با احتمال دوم، اصول نخستین کسبی بوده و از علمی مقدم بر آنها به دست می‌آیند. این احتمال نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا هیچ دانشی مقدم بر اصول نخستین نمی‌تواند باشد. به عبارت دیگر، اگر اصول نخستین اکتسابی باشند، آنگاه هیچ دانش مقدم‌تری برای شناخت آنها وجود ندارد و در این حالت با مشکل تسلسل نامتناهی مواجه می‌شویم و امکان یادگیری آنها منتفی می‌شود.

برای روشن‌تر شدن این اشکال، می‌توان استدلال ارسطو را به صورت بازسازی شده و تحلیلی چنین صورت‌بندی کرد:

اگر اصول نخستین شناخت اکتسابی باشند، اکتساب آنها یا از طریق برهان یا از طریق شیوه‌ای غیر برهانی خواهد بود.

الف. اگر از طریق برهان باشد، لازمه‌اش این است که مقدمات آن برهان از خود اصول نخستین روشن‌تر و پیشین‌تر باشند؛ زیرا در منطق ارسطویی، برهان همواره از مبادی پیشین و شناخته‌شده‌تر آغاز می‌شود و نتیجه را بر آنها مبتنی می‌سازد؛ اما فرض پیشین‌تر بودن چیزی از اصول نخستین، با تعریف این اصول ناسازگار است؛ زیرا «نخستین» بودن دقیقاً به معنای نداشتن مبنای معرفتی پیشین است. در این صورت یا آنچه پیش‌تر فرض شده است، خود اصل نخستین خواهد بود - که مستلزم دور است - یا سلسله‌ای از مبادی پیشین‌تر مفروض گرفته می‌شود که به تسلسل نامتناهی در مبادی می‌انجامد.

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۱۹

ب. اگر گفته شود اصول نخستین از طریق غیر برهانی اکتساب می‌شوند، این پرسش پدید می‌آید که آن شیوه غیر برهانی چه جایگاهی در ساختار شناخت دارد. اگر آن شیوه نیز مستلزم نوعی تصدیق پیشین باشد، دوباره با همان مشکل بازگشت به مبادی پیشین روبه‌رو خواهیم شد و اگر هیچ تصدیق پیشینی در کار نباشد، آنگاه اکتساب اصول نخستین بدون هرگونه معیار توجیهی صورت گرفته است؛ در این صورت، مبنای ارسطویی فرو می‌ریزد؛ زیرا اصولی که قرار است مبنای توجیه همه برهان‌ها باشند، خود فاقد توجیه خواهند بود.

از اینجا روشن می‌شود که اشکال ارسطو صرفاً ناظر به یک تسلسل زمانی در فرآیند تعلیم نیست، بلکه متوجه تسلسل شناختی در سطح توجیه است. مقصود او این نیست که انسان در عمل نمی‌تواند به صورت نامتناهی بیاموزد، بلکه این است که اگر هر شناختی نیازمند شناختی پیشین باشد، هیچ‌گاه نقطه آغاز موجهی حاصل نخواهد شد. در نتیجه، فرض اکتسابی بودن اصول نخستین (به معنای تحصیل آنها از علمی پیشین) با ساختار مبنای‌گرایانه‌ای که خود ارسطو از آن دفاع می‌کند، ناسازگار است.

به بیان دیگر، اگر اصول نخستین از طریق علمی مقدم بر خود به دست آیند، دیگر «نخستین» نخواهند بود و اگر بدون علم مقدم به دست آیند، اکتساب به معنای دقیق کلمه رخ نداده است. این دوگانه نشان می‌دهد که ارسطو در رد اکتسابی بودن اصول نخستین به انسجام درونی نظام شناختی خویش نظر دارد؛ نظامی که در آن، برهان متکی به مبادی بی‌واسطه است و این مبادی نمی‌توانند خود محصول برهان دیگری باشند.

ارسطو در نهایت این نتیجه را می‌گیرد که نه می‌توانیم نسبت به اصول نخستین دانش فطری داشته باشیم و نه می‌توانند به‌طور اکتسابی در ما تشکیل شوند.

با توجه به آنچه بیان شد، هم فطری دانستن اصول نخستین و هم کسبی دانستن آنها با اشکال روبه‌رو است؛ زیرا اگر آنها را فطری بدانیم به این معنا است که دانش‌هایی دقیق‌تر از برهان‌ها در اختیار داریم، اما از وجودشان آگاهی نداریم. از سوی دیگر، اگر آنها را اکتسابی بدانیم چگونه می‌توانیم آنها را بشناسیم و بیاموزیم؟ حال که چنین است، پس اصول نخستین را چگونه می‌دانیم؟ ارسطو در ادامه تلاش می‌کند که چگونگی آگاهی از آنها را با اشاره به قوه نوس توضیح دهد. از آنجاکه تمرکز این مقاله بر جنبه سلبی است، تحلیل ایجابی نظریه نوس را به پژوهشی مستقل وا می‌گذاریم.

ارسطو در کتاب متافیزیک نیز مسئله فطری بودن دانش را از منظری دیگر هدف نقد قرار می‌دهد و باور به آن را مایه شگفتی می‌داند. در آنجا سخن در این است که چگونه می‌توان با عناصر

همه اشیا آشنا شد. آیا وجود علمی که عناصر همه موجودات را تعلیم دهد، امکان دارد؟ پاسخ ارسطو منفی است و چنین علمی را ممکن نمی‌داند. او می‌نویسد:

«همه گونه‌های آموختن - یا همه یا برخی از آنها -، چه از راه برهان و چه از راه تعریف، مبتنی بر پیش‌دانسته‌ها است؛ زیرا اجزاء تعریف باید پیش‌دانسته و شناخته‌شده باشند. شناخت از راه استقراء اینگونه است؛ اما اگر هم این دانش (یا شناخت) هم‌سرشت (فطری) ما می‌بود، [باز هم] مایه شگفتی می‌بود که از داشتن عالی‌ترین دانش‌ها ناآگاهیم».<sup>۲۱</sup>

با توجه به آنچه از مابعدالطبیعه و تحلیلات ثانی گزارش شد، معلوم گردید که اساساً ارسطو با دانش فطری موافق نیست و فرض فطری بودن بالفعل اصول نخستین کنار گذاشته شد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا رویکرد تجربه‌گرایانه می‌تواند مسئله را حل کند و آیا تجربه حسی می‌تواند منشأ تأم این اصول باشد؟ آیا ارسطو انسان را همچون لوح سفیدی می‌بیند که تجربه بر آن نقش می‌کشد؟ پاسخ به این پرسش ما را به بررسی نسبت ادراک حسی و کلیت در نظام شناختی او رهنمون می‌سازد.

## ۵. نقد تجربه‌گرایی محض در اصول نخستین

پس از آنکه در بخش سوم نشان دادیم ادراک حسی در نظام ارسطو برای دانش ضروری است، اما کافی نیست و پس از آنکه در بخش چهارم نادرستی تبیین فطری‌گرایانه از اصول نخستین آشکار شد، اکنون نوبت به ارزیابی تبیین تجربه‌گرایانه می‌رسد. پرسش این است: آیا می‌توان اصول نخستین را کاملاً برآمده از تجربه حسی دانست؟ پاسخ ارسطو منفی است، اما این پاسخ مستلزم تحلیل دقیق‌تر نسبت میان ادراک حسی و شناخت عقلی است. از این رو، نخست باید تمایز این دو ساحت را روشن کنیم.

### ۵-۱. تمایز ادراک حسی و شناخت عقلی

از جمله موضوعاتی که ارسطو به‌طور مستقل درباره‌اش نوشته است، موضوع نفس است. سخن گفتن درباره نفس برای ارسطو اهمیت زیادی دارد.<sup>۲۲</sup> او در کتاب درباره نفس از ابعاد مختلف، موضوع مزبور را در کانون بحث قرار داده است. در بندهای مربوط به قوای ادراک حسی کتاب درباره نفس ارسطو می‌خواهد انواع گوناگون ادراک حسی را تبیین کند و توضیح بدهد که قوای

۲۱. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۴۲ (993 a 2 - 992b 24).

۲۲. ارسطو، درباره نفس، ترجمه و تحشیه علیمراد داودی (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۸)، ۱.

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۲۱

مورد نظر چگونه با متعلق خود ارتباط برقرار می‌کنند. او تلاش می‌کند فرآیند فیزیولوژیک ادراک حسی را بیان کرده و بگوید چگونه ادراک حسی تحقق می‌یابد.<sup>۲۳</sup>

مسئله این است که در نظام شناخت‌شناسی ارسطویی، تمایز اساسی میان ادراک حسی و شناخت عقلی وجود دارد. ارسطو در آثار خود به بررسی این تمایز پرداخته است. پرسش محوری این است: آیا داده‌های حسی به‌تنهایی می‌توانند مبنای شناخت قرار گیرند؟

به نظر ارسطو، متعلق دانش نمی‌تواند امری جزئی باشد، بلکه همواره کلی است. از طرفی، کلی از طریق تجربه حسی همراه با استقرا به دست می‌آید. به‌اختصار با توجه به این مطلب که ارسطو ملاک تعلیم و تعلم را مسبوقیت علم به علم پیشین می‌داند<sup>۲۴</sup> و البته فیلسوفی میناگرا است،<sup>۲۵</sup> این نتیجه به دست می‌آید که به مجرد تحقق شناخت حسی نمی‌توان از تحقق دانش سخن گفت؛ زیرا شناخت حسی، ملاک مزبور (مسبوقیت به علم پیشین) را ندارد. آری، اگر در موارد شناخت حسی از این ملاک صرف نظر شود، تحقق علم (دانستن) از راه حس، اجتناب‌ناپذیر است.

#### ۲-۵. استدلال ارسطو بر ناتوانی حس در نیل به کلیات

پیش از صورت‌بندی استدلال ارسطو، ضروری است رابطه منطقی میان کلیات و اصول نخستین روشن شود. یکی از نقاط کلیدی در فهم نقد ارسطو بر تجربه‌گرایی محض، تمایز دقیق میان کلی استقرایی و اصل نخستین است. غفلت از این تمایز، منشأ بسیاری از خوانش‌های نادرست از شناخت‌شناسی ارسطو شده است؛ به‌ویژه خوانش‌هایی که او را صرفاً یک تجربه‌گرا معرفی می‌کنند. ارسطو در تحلیلات ثانی نشان می‌دهد که استقرا راه دستیابی به کلیات است،<sup>۲۶</sup> اما این کلیات لزوماً از سنخ اصول نخستین نیستند. کلیات استقرایی از تکرار مشاهدات جزئی پدید می‌آیند؛ به این معنا که ذهن با مشاهده موارد متعدد، نوعی ثبات و انتظام را درمی‌یابد و آن را در قالب یک حکم کلی صورت‌بندی می‌کند. اینگونه کلیات، می‌توانند مقدمه برهان واقع شوند، اما از حیث شناختی، همچنان وابسته به تجربه‌اند و ضرورت منطقی مطلق ندارند.

در مقابل، اصول نخستین شناخت (مانند اصل امتناع تناقض) نه از راه تعمیم موارد مشاهده‌شده، بلکه به‌عنوان شروط امکان هرگونه برهان و تصدیق مطرح‌اند. این اصول نه نتیجه استقرا هستند و نه قابل استنتاج از مقدمات پیشین؛ زیرا اگر بخواهیم آنها را با برهان اثبات کنیم یا

۲۳. ارسطو، درباره نفس، ۱۷۰.

۲۴. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۴۲ (99 b 2)؛ و ارسطو، منطق ارسطو (اُرگانون)، ۴۱۹.

۲۵. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۹۷ (1006 a).

۲۶. ارسطو، منطق ارسطو (اُرگانون)، ۴۸۴ (81 b 2).

به دور می‌افتیم یا به تسلسل نامتناهی دچار می‌شویم. از این رو، این اصول به‌مثابه مبادی‌ای هستند که هر استدلالی بر آنها تکیه دارد، بدون آنکه خود نیازمند استدلال باشند. ارسطو در متافیزیک تصریح می‌کند که اصل امتناع تناقض استوارترین همه اصول است.<sup>۲۷</sup> به عبارتی، بنیادی‌ترین اصل است به‌طوری که انکار آن به فروپاشی امکان‌گفت‌وگو و استدلال می‌انجامد.

تفاوت این دو ساحت را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

۱. از حیث منشأ: کلی استقرایی از مشاهده جزئیات پدید می‌آید؛ به خلاف اصل نخستین که نه از مشاهده، بلکه در نسبت با خود ساختار اندیشیدن فهم می‌شود.
۲. از حیث درجه ضرورت: کلی استقرایی حداکثر ضرورت طبیعی یا آماری دارد؛ به خلاف اصل نخستین که ضرورت منطقی و مطلق دارد.
۳. از حیث جایگاه در برهان: کلی استقرایی می‌تواند مقدمه برهان باشد؛ اما اصل نخستین شرط امکان هر برهان است.

این تمایز نشان می‌دهد که حتی اگر بپذیریم کلیات استقرایی از تجربه حاصل می‌شوند، باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که اصول نخستین نیز از همین راه به دست می‌آیند. تجربه می‌تواند مواد اولیه تفکر را فراهم کند، اما نمی‌تواند ضرورت و کلیت نامقید اصول نخستین را تضمین نماید.

در نتیجه، نقد ارسطو بر تجربه‌گرایی محض، صرفاً مبتنی بر این ادعا نیست که حس از درک کلیات ناتوان است، بلکه عمیق‌تر از آن، مبتنی بر این نکته است که کلیات تجربی هرگز به سطح اصول بنیادین و شرط امکان شناخت ارتقا نمی‌یابند؛ از این رو حتی اگر تجربه شرط لازم شناخت باشد، شرط کافی برای تبیین اصول نخستین نخواهد بود.

بدین سان، ارسطو در نقد تجربه‌گرایی محض نشان می‌دهد که ادراک حسی به‌خودی‌خود از درک کلیت به‌مثابه کلی ناتوان است؛ زیرا همواره با «این» جزئی در «اینجا» و «اکنون» سروکار دارد؛ سپس با اشاره به اینکه «در مورد نخستینه‌ها چم‌ورزی به گونه‌ای دیگر است»، این نکته را خاطر نشان می‌کند که تبیین چگونگی دستیابی به اصول نخستین، نیازمند بحثی جداگانه درباره قوه نوس (عقل شهودی) است. بنابراین، ناتوانی حس از درک اصول نخستین نه از آن‌روست که این اصول از جنس کلیات استقرایی نیستند، بلکه از آن‌روست که حس به‌خودی‌خود و به‌مثابه حس به ساحت کلیت راه ندارد.

۲۷. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۹۷ (1005 b 11).

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۲۳

تفصیل مطلب اینکه ارسطو در دفتر نخست تحلیلات ثانی، بند ۳۱ به این پرسش پاسخ داده و می‌نویسد:

«دانستن، هرگز به وسیله دریافت حسی نیز<sup>۲۸</sup> انجام نمی‌گیرد؛ زیرا حتی اگر دریافت حسی شناختی از «این چنین» باشد و تنها نشانگر «این چیز» (یک جوهر معین) نباشد، باز هم ما به ضرورت این چیز را در اینجا و اکنون با حس درمی‌یابیم؛ ولی ناتوانستی است امر کلی و معتبر درباره همه را با حس دریافتن؛ زیرا امر کلی، «این چیز» و «اکنون» نیست. زیرا اگر می‌بود، آنگاه کلی نمی‌بود؛ زیرا ما چیزی را کلی می‌گوییم که همیشه و همه جا وجود دارد. اینک چون برهان‌ها کلی‌اند و کلی‌ها را نمی‌توان با حس دریافت، پس آشکار است که از راه دریافت حسی نمی‌توان دانش به چنگ آورد».<sup>۲۹</sup>

این عبارت ارسطو، محدودیت‌های ادراک حسی را برای کسب شناخت توضیح می‌دهد. ادعای اصلی این است که «دانستن هرگز به وسیله دریافت حسی انجام نمی‌گیرد». فرض مقابل این است که «دریافت حسی می‌تواند شناختی از «این چنین» باشد، نه صرفاً «این چیز» (جوهر معین جزئی). ارسطو با این فرض موافق نیست و به محدودیت حس توجه می‌دهد (ما به ضرورت «این چیز» را در «اینجا» و «اکنون» با حس درمی‌یابیم). نتیجه اینکه، دریافت کلیات (که شرط ضروری دانش است) از راه حس ممکن نیست. از طرف دیگر با توجه به اینکه دانش حقیقی از ویژگی کلیت (همه‌جایی و همیشگی بودن) برخوردار است، پس دریافت‌های حس نمی‌توانند دانش‌زا باشند. این استدلال را می‌توان به شکل قیاسی صورت‌بندی کرد:

مقدمه اول: همه دانش‌های حقیقی متضمن کلیات هستند؛

مقدمه دوم: ادراک حسی فقط جزئیات را درک می‌کند.

نتیجه: بنابراین ادراک حسی نمی‌تواند مبنای دانش حقیقی باشد.

سپس ارسطو دو مثال برای روشن شدن این ایده‌اش بیان می‌کند و در ادامه می‌نویسد:

«دانش کلی از دریافت‌های حسی و از سهش ذهن ارزشمندتر است؛ ولی در مورد

نخستینه‌ها چم‌ورزی به گونه‌ای دیگر است».<sup>۳۰</sup>

چنانکه ملاحظه می‌شود، ارسطو سخن‌گفتن درباره اصول نخستین را به گونه‌ای دیگر می‌داند و

۲۸. برای روشن شدن تعبیر «نیز» لازم است توجه شود که در بند قبل (بند ۳۰) ارسطو گفت: آنچه کاتوره [= تصادفی = بختانه = بریخت‌نهاد] است، دانش از راه برهان نیست [...]».

۲۹. ارسطو، منطق ارسطو (آرگانون)، ۵۲۹ - ۵۳۰ (87 b 30).

۳۰. ارسطو، منطق ارسطو (آرگانون)، ۵۳۰ (88 a 5).

بنابراین انتظار می‌رود که در جایی دیگر درباره‌اش سخن بگوید. در این باره، او بند ۱۹ دفتر دوم کتاب تحلیلات ثانی را به این مطلب اختصاص داده است و باب سخن را با طرح این پرسش که «اصول چگونه شناخته می‌شوند و کدامین ملکه [= استعداد] آنها را به ما می‌شناساند» می‌گشاید.<sup>۳۱</sup>

چنانکه پیش از این بیان شد، نمی‌توان برای هر حکمی به دنبال برهان و اثبات بود؛ چراکه چنین چیزی به پسرفت بی‌پایان می‌انجامد. با توجه به این مطلب، اگر دانش علمی بر گزاره‌ها و احکام اثبات‌ناشدنی و به اصطلاح پایه استوار است، آن گزاره‌ها و احکام باید از راهی غیر از برهان شناخته شوند.

## ۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله با تمرکز بر جنبه سلبی نظریه شناخت ارسطو، نقدهای وی را بر دو دیدگاه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض در باب خاستگاه اصول نخستین، بازسازی و ارزیابی کرد. یافته‌های کلیدی مقاله را می‌توان در پنج محور خلاصه کرد:

۱. رد فطری‌گرایی: ارسطو براساس دو استدلال، فطری‌بودن اصول نخستین را نامعتبر می‌شمارد: نخست، این واقعیت که ما از چنین دانشی آگاه نیستیم، در حالی که از دانش‌های برهانی فروتر آگاهی داریم؛ دوم، تسلسل‌ناپذیری یادگیری در صورت اکتسابی دانستن این اصول. به این ترتیب، نه فطری‌گرایی به معنای حضور پیشین اصول در ذهن قابل دفاع است و نه اکتساب صرف از دانش پیشین.

۲. رد تجربه‌گرایی محض: ادراک حسی به دلیل تعلق ذاتی به «این» جزئی در «اکنون» و «اینجا»، از درک کلیات (اعم از کلیات استقرایی و اصول نخستین) ناتوان است؛ بنابراین تجربه حسی به تنهایی نمی‌تواند مبنای تصدیق اصول نخستین قرار گیرد. با این حال، ارسطو نقش سلبی و مقدماتی تجربه را انکار نمی‌کند؛ چه اینکه فقدان حس به فقدان دانش می‌انجامد.

۳. تمایز دو ساحت کلیات: میان کلیات استقرایی (تعمیم‌های تجربی) و اصول نخستین (بدیهیات عقلی) تمایز منطقی و معرفت‌شناختی وجود دارد. ارسطو هر دو را از راه حس قابل‌دستیابی نمی‌داند، اما راه دستیابی به آنها را متفاوت تبیین می‌کند. این تمایز در آثار او مغفول نمانده، اما در بسیاری از خوانش‌های تجربه‌گرایانه از ارسطو نادیده گرفته شده است.

۴. پیوند سلبی و ایجابی: نقدهای سلبی ارسطو صرفاً جنبه سلبی ندارند، بلکه زمینه را برای نظریه ایجابی او فراهم می‌کنند. ارسطو با بستن راه فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض، ضرورت

۳۱. ارسطو، منطق ارسطو (أرگانون)، ۶۰۴ (99 b 15).

بازخوانی رویکرد سلبی ارسطو در تکوین اصول نخستین شناخت / منگنه چی ۲۵

تبیین قوه‌ای دیگر را نشان می‌دهد که بتواند اصول نخستین را بی‌واسطه و بی‌خطا ادراک کند. این قوه، همان «نوس» (عقل شهودی) است.

برای روشن‌تر شدن این ادعا که نقدهای سلبی ارسطو صرفاً رد دو نظریه نیست، بلکه در حکم تأسیس شرط امکان علم‌اند، باید توجه کرد که فطری‌گرایی و تجربه‌گرایی محض، امکان شناخت برهانی را (در چهارچوب میناگرایی) از بین می‌برند. فطری‌گرایی مستلزم آن است که ما از دقیق‌ترین اصول آگاه نباشیم (در حالی که از براهین فروتر آگاهییم)؛ تجربه‌گرایی محض نیز نمی‌تواند ضرورت مطلق و کلیت نامقید مورد نیاز برهان را تأمین کند. ارسطو با ابطال این دو، نشان می‌دهد که اگر شناخت برهانی ممکن است، ناچار باید اصولی باشند که نه فطری و نه برآمده از تجربه محض هستند. بنابراین، نقدهای سلبی، جایگاه اصول نخستین را به‌عنوان شرط امکان علم تثبیت می‌کنند. ابطال دو نظریه رقیب اثبات می‌کند که فقط راه سوم (اصول به‌مثابه مبادی بی‌واسطه که با قوه‌ای متمایز ادراک می‌شوند) می‌تواند تحقق علم برهانی را توضیح دهد.

۵. پاسخ به پرسش اصلی: پرسش اصلی مقاله این بود که «ارسطو بر چه اساسی فطری‌بودن و نیز تجربی‌بودن محض اصول نخستین را نامعتبر می‌شمارد؟» اکنون می‌توان پاسخ را چنین صورت‌بندی کرد: ارسطو فطری‌بودن را به دلیل ناسازگاری با آگاهی ما از دانش برهانی (اگر فطری باشند باید از آنها آگاه باشیم، در حالی که نیستیم) و نیز به دلیل تسلسل‌ناپذیری یادگیری (اگر اکتسابی باشند، نیازمند علم پیشین‌اند) نامعتبر می‌شمارد. تجربی‌بودن محض را نیز به دلیل ناتوانی ذاتی حس از درک کلیت و ضرورت رد می‌کند؛ اما نکته ظریف آنجاست که حتی اگر حس را قادر به درک کلیات استقرایی بدانیم، باز هم این کلیات با اصول نخستین تفاوت ماهوی دارند: اولی صرفاً تعمیم تجربی و مشروط است، دومی شرط نامشروط امکان هرگونه شناخت.

در مجموع، این پژوهش نشان داد که نه خوانش صرفاً تجربه‌گرایانه و نه خوانش صرفاً عقل‌گرایانه از ارسطو، تصویر کاملی از نظریه شناخت او به دست نمی‌دهند. ارسطو در عین آنکه برای تجربه‌نقشی بنیادین قائل است، عقل را نیز در مرتبه‌ای فراتر از تعمیم تجربی قرار می‌دهد. مقاله حاضر، کوششی برای بازسازی بُعد سلبی نظریه شناخت ارسطو بود.

تبیین ایجابی نظریه ارسطو (نقش نوس در ادراک اصول نخستین) به دلیل گستردگی در این مقاله گنجانده نشده است و موضوع پژوهشی مستقل خواهد بود. همچنین، بررسی تطبیقی دیدگاه ارسطو با آرای ابن‌سینا و توماس آکویناس در خصوص شناخت مبادی، می‌تواند افق‌های تازه‌ای در ارزیابی معرفت‌شناسی ارسطویی بگشاید که خود نیازمند مجال دیگری است.

## سیاهه منابع

### الف-منابع فارسی:

ارسطو (آریستوتلیس). منطق ارسطو (أرگانون). ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۸.

ارسطو. متافیزیک (مابعدالطبیعه). ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۳۷.

ارسطو. درباره نفس. ترجمه و تحشیه علیمراد داودی. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۸.

اوکانر، دی. جی. ارسطو. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: نشر کوچک، ۱۳۷۷.

قوام صفری، مهدی. «نوس: دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکهٔ معرفت‌ی ارسطو»، بخش نخست، نشریه فلسفه ۴۱، شماره ۲ (۱۳۹۲).

قوام صفری، مهدی. «نوس: دانش علمی برهان‌ناپذیر و ملکهٔ معرفت‌ی ارسطو»، بخش دوم، نشریه فلسفه ۴۲، شماره ۱ (۱۳۹۲).

### ب-منابع لاتین:

Aristotle. *Metaphysics*. The Complete Works of Aristotle. The Revised Oxford Translation, Edited by Jonathan Barnes. Volume One. Princeton: Princeton University, 1984.

Aristotle. *Posterior Analytics*. The Complete Works of Aristotle. The Revised Oxford Translation. Edited by Jonathan Barnes. Volume One. Princeton: Princeton University, 1984.

Aristotle. *SENSE AND SENSIBILIA*. Complete Works (Aristotle). Jonathan Barnes. Princeton: Princeton University Press, Princeton, 1991.

Bronstein, David. *Aristotle on Knowledge and Learning*. Oxford: Oxford University Press, 2022.

Gasser-Wingate, Marc. *Aristotle's Empiricism*. New York: Oxford University Press, 2021.

Ross, W. D. *Aristotle*. London: Methuen, 1923.

Shields, Christopher. *Aristotle*. London and New York: Routledge, 2007.